



۲۰۲۲/۰۴/۱۰



دوکتور محمد اکبر یوسفی

دوران "جنگ سرد" و اثرات آن بر افغانستان!

(قسمت نهم)

یادداشت: این قسمت مقاله قبلاً به تاریخ ۱۵ ماه می ۲۰۱۵ م نشر شده است. پس از تصحیح اشتباهات ممکن تاییبی، بار دیگر برای نشر تقدیم است.

«آنچه در رابطه با موضوع "جنگ سرد"، هم چنان، قابل ذکر بوده می تواند، اینست، که در تحت سایه قدرت های متخاصم "بزرگ"، طوری که قبلاً نیز تذکار یافته است، متحدان منطقوی نیز وجود داشته اند. در مناسبات بین المللی، موضوعات اقتصادی، تبادلله های امتعه، روابط علمی - تخنیکی، فرهنگی و غیره مناسبات را هم، باید در نظر داشت، نه تنها بر موضوعات "آیدیالوژیکی" (که بقول "کارل رایموند، پوپر" فیلسوف معروف قرن بیست، جز و عده میان خالی، چیز دیگری نیست) و یا مناسبات قدرت، انجام هر عمل و اتخاذ هرگونه موضعگیری به "خواست"، قدرت های بزرگ، محدود ساخت. همکاران منطقوی، که بعضاً قوت های درجه دوم، سوم و پائینتر نیز یاد می شده اند، در مطابقت با اوضاع، بعضاً وظایف تبلیغاتی و سایر وظایف "نیابتی" را هم، انجام می داده اند. رقابت های منطقوی در طول تاریخ از مسایل مناقشات سرحدی گرفته، تا سائر موضوعات بشمول، مناقشه و منازعات بر سر تقسیم آب دریاها بطور نمونه، که در قلمرو های متعدد، جریان می داشته باشد، بشمول "قدرت نمائی" و کسب نفوذ بر منابع طبیعی، همه و همه نمونه هایی از مسایلی است که، بهانه هایی هم برای بروز اختلافات ببار آورده می تواند. اختلافات "مذهبی" هم چنان در مراحل مختلف، از جانب قدرت های "سیاسی"، بحیث مواد سوخت، برای استفاده سیاسی نیز، کار گرفته شده است. در بسیاری از حالات، منازعات و "بحرانهای داخلی" یک کشور، به توسعه آتش جنگ های منطقوی نیز مبدل شده است. طرز العمل رهبری کشورها، در شرایط، تسلط فضای "جنگ سرد"، در شباهت با "قطب مقتاطیسی"، از سمتگیری ها، کشش ها و میلان ها، متأثر بوده است. در حیطة رقابت های منطقوی در اطراف کشور ما، منجمله تلاش ها و فعالیت های زمامداران غرب کشورما، حائز اهمیت می باشد. رژیم پادشاهی "ایران"، در مدت قریب "پنجسال" بعد از "سقوط سلطنت" و استقرار جمهوری در افغانستان، بیشتر از دیگران، منبع پخش "شایعات" و حکایات، در مورد "توجه شاه ایران"، به "تلاش" در جهت "دور ساختن"، رهبری کشورما افغانستان، از مناسبات نزدیک ای که با "شوروی" و حلقه "دوستان" آن داشته است و هم چنان به خاطر، تحکیم و مطمئن ساختن امنیت سرحدات شرقی کشورش، تلاشهای "اجنت های" آن، در محافل افغانستان شناخته می شده است. از مقالات قبلی به یاد داریم، که در مطبوعات جهان، منجمله مجله "شپیگل"، چاپ آلمان، در "یگانه" گزارش، بعد از قریب "شش سال"، در مقدمه خبری آن، در رابطه با "سقوط رژیم سلطنتی"، می نویسد: "کشور خشک و خالی، آباد نشده در هندوکش

جمهوری شد. رهبر کودتا داوود متحد کریمان شمرده شده، مخالف چین است. (شپیگل، شماره ۳۰ سال ۱۹۷۳م، صفحه ۵۹).

موضوعات حکایتی و تبصره های مردم، به ایجاد نا آرامی ها، در تحت تأثیر سیاست این دو قطب می افزوده است.



"ذوالفقار علی بوتو"

خاصاً وقتی، دیده شده است که رژیم پادشاهی ایران، در جهت اهداف تسلط طلبانه و توسعه شعاع قدرت و نفوذ آن در منطقه (۱۹۷۵م)، قوای "نظامی" آنکشور را در زمان حاکمیت "ذوالفقار علی بوتو" در پاکستان، به بلوچستان، برای سرکوب "جنبش بلوچ ها"، فرستاده است، نمایانگر چنین اهداف تسلط طلبانه می باشد. تحلیل دقیق حائز اهمیت است، تا دیده شود، که رهبران آنوقت افغانستان، درین رویداد ها، چه

موضعگیری داشته اند. سالهای قبل از آن هم چنان، "قیام های" "ظفار" عمان، توسط همین رژیم "شاه ایران"، در نقش "ژاندارم منطقه"، و متحد "غرب" و بخصوص ایالات متحده آمریکا، سرکوب گردیده است. اما هر گاه، برخی از وقایع سالهای بعد از سال ۱۹۷۵م را، به عنوان یک نمونه مثال کوچک، در جهان آنوقت، از نظر بگذرانیم، در کشور همجوار افغانستان، "جمهوری اسلامی پاکستان"، این یگانه کشوری بوده است، که افغانستان، در مناسبات "خارجی"، با آن "مسائل" سرحدی نا حل داشته است، و دائماً وقایع بی ثبات کننده در اوضاع اطراف



Der Spiegel, No. 38 / 11.09.1977

کشور ما، صورت می گرفته است. مسائل نا حل شده، بین دو کشور، "بقایای سیاست استعمار برتانیه" یاد می گردد. در همان سال، در نتیجه "کودتای نظامی" بدون خونریزی، حکومت "ذوالفقار علی بوتو" سقوط داده می شود. در نیمه ماه سپتمبر ۱۹۷۷م، درست به تاریخ ۱۲/۹/۱۹۷۷، مجله "شپیگل"، از دو

قاره، دو موضوع را که تا حدی با هم مرتبط ولی هم در ماهیت و هم در نقش دولتی و حقوقی - سیاسی، متفاوت می باشد، بدست نشر می سپارد. یکی اعلان، "جنگ قاتلین علیه دولت" آلمان بوده است که، توسط تروریست های "گروپ اردوی سرخ" ("ار آ اف") (RAF)، براه افتاده است و از پیوندها و حمایت و همکاری، حلقات "بین المللی" تروریستی نیز برخوردار بوده است. چنانچه همزمان، با این حوادث، اختطاف یک طیاره را هم، شامل مجموعه از فعالیت های آنها، ساخته بودند. در "جنگ قاتلین علیه دولت آلمان"، که "شپیگل" در سرمقاله مجله ذکر نموده است، در نتیجه، "شلایر" (رئیس کارفرمایان آلمان)، اختطاف و به قتل می رسد. موضوع دیگر، از کشور همسایه افغانستان،



Aggrem. Patriot. Nation. Staat. Heime Krieg nach und nach. Nationaler Anfall im September 1979 auf dem Flughafen von Kandahar. Ullrich

گزارش گردیده است، که برخلاف، در آنکشور، زمامدار، صدراعظم آنوقت پاکستان، همکار و متحد نزدیک "شاه ایران" در مجاورت کشورما، "متهم" به جرم "قتل"، و صدور امر "سوء قصد"، به جان یک نماینده مردم آنکشور، در "مجلس پاکستان"، بازداشت می گردد. بر طبق گزارش "شپیگل"، "بوتو"

که در آن وقت، ۴۹ سال عمر داشته است، در نتیجه نا آرامی ها و اعتراضات مردم، در یک "کودتای بدون خونریزی"، در سال ۱۹۷۷م، به رهبری جنرال "ضیاءالحق" سقوط داده می شود. (به یاد داریم که همین جنرال ضیاء الحق، در حادثه خونین ماه سپتمبر ۱۹۷۰م و قتل بیش از "سی هزار فلسطینی"، به حیث "مشاور نظامی ملک حسین" ایفای



Black September: The role of Pakistan's General Zia-ul-Haq. (سپتمبر سیاه: نقش (۱۹۷۰م) جنرال پاکستان، ضیاءالحق)

وظیفه می نموده است و در نقش یک "اجبر"، از جانب "ملک حسین" با تفویض "مدال" تقدیر گردیده است.) به عنوان تکرار احسن، به تصویر بالاتر سمت چپ نظر نمائید: (ترجمه متن پایان تصویر:

« ناصر رئیس جمهور مصر، فیصل پادشاه عربستان سعودی و عرفات رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین در سپتمبر ۱۹۷۰م، در زمان گردهمایی «لیگ» عرب، برای نجات «پادشاهی اردن»، به کمک غربی ها و مشاوریت «ضیاءالحق»، «۳۰۰۰۰» انسان، به قتل رسانیده شد. در انتخابات بعدی پاکستان، که به تاریخ ۱۸ اکتوبر همان سال تعیین شده بود، در حالی که، "ذوالفقار علی بوتو" خودش هم "کاندید" بوده است، به زندان انداخته می شود. در آن، "انتخابات"، برای این کاندید "بزرگترین شانس" پیش بینی می شد. در مورد "اتهام"، علیه "ذوالفقار

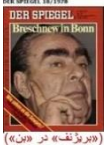
علی بوتو، مجله "شپیگل"، چاپ آلمان، تحت عنوان "**مرگ و وقاحت؟**" می نویسد: "... در سال ۱۹۷۴م، گویا به امر او، در زمانی که صدراعظم بوده است، یک سوء قصد مرگ علیه وکیل پارلمان، "احمد رضا کسوری؟" (Ahmad



Reza Kasuri)، عملی شده است. این سوء قصد، توسط چهار نفر از اعضای "قوای امنیتی فدرال" انجام یافته است. "شپیگل"، می نویسد: این "ارگان"، متشکل از قوای "۳۰۰۰۰ نفری"، بوده است، که "ملیته سیاسی" نیز، نامیده می شده است، بر طبق همین گزارش، در زمان حکومت "بوتو"،

به هدایت او دقیق بر طبق دروس "هیتلر"، که با "شعبات"، "هجوم و توفان" و واحد های حمایتی (SA و SS)، شباهت داشته است، تأسیس گردیده است. درین "حادثه"، افراد این "ارگان"، بر موتر حامل وکیل پارلمان پاکستان، فیر می کنند، مرمی ها به هدف مورد نظر اصابت، ننموده، بلکه سبب جراحت و خونریزی پدرش، "نواب احمد خان" (Nawab Ahmed Khan) گردیده است. امر این "ملیته بوتو"، بنام "مسعود محمود"، اظهار می دارد، که افراد او این سوء قصد را، به امر صدراعظم، انجام داده اند. در همین مطلب "شپیگل" می نویسد، زمانی که "بوتو" در سال ۱۹۷۱م، قدرت را در دست می گیرد، شکایت خود را، با این کلمات افاده می کند: "**میراث من، مرگ، ویرانی و**

وقاحت و ننگ است" در آن زمان، "۹۰۰۰۰ اسیر جنگی" را، که "جنگ جنرال یحیی" با هندوستان، در "پاکستان شرقی"، ببار آورده بود، دوباره به وطن آورد. رئیس جمهور وقت افغانستان، بر اساس گزارش "شپیگل" بتدریج از افراد و حلقاتی فاصله می گرفته است، که بر اساس گزارش همین نشریه، توسط آنها، "کودتای سفید" انجام داده بود. انجام سفرهای او به "بنگلهدیش" و بعد از آن، اشتراک او در مراسم "جنازه" و تدفین "ملک فیصل"، پادشاه عربستان سعودی، که به تاریخ ۲۵ مارچ ۱۹۷۵م، در نتیجه یک سوء قصد کشته می شود، اظهارات و تمایلات مشهود آنوقت، را در کابل بعضی از محافل، به عنوان "خطر"، در برابر آینده کشور تبلیغ می نموده اند. در همان سالها، هم چنان



از نزدیکی با رژیم شاه ایران نیز سخن گفته می شده است. چنانچه شایعات وعده های کمک پولی شاه ایران، که در متن بعدی می بینید، هم چنان ورد زبان عام و خاص بوده است. در گزارش "شپیگل" در باره اوضاع منطقه و منجمله روابط افغانستان - ایران، در دوره "پنج ساله جمهوری" بعد از سقوط "سلطنت" می خوانیم: « "شاه" (ایران)، که از ناحیه امنیت سرحدات شرقی خود، نگران بوده است، برای داؤد پروژه های اقتصادی به حجم مجموعی ۱.۸ میلیارد مارک (غربی)، به عنوان طعمه، پیشکش نموده، حتی وعده می سپارد، تا برای این کشور که از مواصلات بین المللی، قطع است، یک خط آهن با اتصال آن، به بنادر ایران اعمار نماید... از جانب دیگر داؤد که با کشور هند غیرمنسلک ارتباط دارد، تعداد مشاوران نظامی شوروی را هم تخفیف بخشیده و تعلیم دهندگان را از بیش از ۱۰۰۰ نفر به ۲۰۰ نفر تنزیل نموده است. به جای آنها، افسران خود را بطور روز افزون توسط هندی ها، تعلیم می داده است. در ماه فبروری از عربستان سعودی دیدن نمود. کشوری که با "میلیارد ها پول نفت" علیه نفوذ شوروی در تمام شرق میانه تا شمال افریقا، مشغول مبارزه است. چند هفته قبل داؤد بر اخراج "کیوبا" از سازمان کشور های غیر منسلک فشار می آورد، در حالی که وزرای خارجه آن کشورها، باید در همین ماه، در کابل تشکیل جلسه می داده اند، به دلیل اینکه کیوبا در افریقا برای یک قدرت جهانی مصروف انجام خدمت است...

بر علاوه به تاریخ ۱۷ اپریل ۱۹۷۸م، "امیر (میر: مترجم) اکبر خبیر، مؤسس و رهبر"، حزب دیموکراتیک خلق افغانستان (مترجم)، "به قتل رسیده است..." یک هفته قبل ازین گزارش، مجله "شپیگل"، درست به تاریخ ۱۹۷۸/۰۵/۰۱، گزارشی را از سفر رسمی "لیونید بریژنف"، به "بن"، قریب پنج روز بعد از وقوع حادثه "۷ ثور"

یا ۲۷ اپریل ۱۹۷۸م، در افغانستان، بدست نشر می سپارد. در عنوان مطلب، به ارتباط "دیدار بریژنف"، به او یک "نقش مسلط" می شناسد. در جملات فشرده هیأت تحریر مجله می خوانیم: «انگیزه های: رئیس دولت و حزب شوروی، "لیونید بریژنف"، در سفر دوم خود در "بن"، در امر تحقق "تشنج زدانی و صلح در سراسر جهان"، به عنوان آرزو



افاده نموده، است. مهمانداران، حکومت ائتلافی، "سوسیال - لیبرال"، بر خلاف معتقد نیستند که پیشرفت خاصی در مناسبات "آلمان - شوروی" که از مدت طولانی به این طرف، با رکود روبرو بوده است، رخ خواهد داد. در عکس میز مذاکرات، در سطر های قبلی، "هیلموث شمیدت"

(حزب سوسیال دیموکرات)، (صدراعظم حکومت ائتلافی آلمان حزب سوسیال دیموکرات و حزب دیموکرات آزاد)، با هیأت جانب شوروی در مقابل "بریژنف" و هیأت معیتی او دیده می شود. در پایان تصویر: «شرکای تخفیف تشنج: "بریژنف"، "شمیدت": "مسئله تنها بر سر امضاء ها نیست."» مجله می نویسد: «زمانی که "لیونید بریژنیف"

مشغول وداع از مهماندار خود بوده است، با "ایگون بار" (Egon Bahr) بغل کشی نموده، با دو دست او را محکم می گیرد و می گوید: "این قدر بی اعتماد نه باشید. بر همه آنچه گفته ایم، ثابت قدم می مانیم. لیکن برای ما کمی



وقت بدهید".» مجله، این اظهار را تقریباً دقیق، در مطابقت با آنچه می داند، که در ماه می ۱۹۷۳م، در ختم اولین سفر دولتی، یا دیدار دولتی رهبر وقت شوروی، به زبان همین "لیونید بریژنف"، در یک جمهوری غربی، گفته شده بود. از سقوط خونین رژیم جمهوری در افغانستان تذکر داده شده است.

در خبر نشر شده "شپیگل"، هیأت تحریرمجله از "نگرانی" های دو کشور، همجوار افغانستان، در جنوب و غرب کشورچنین تذکر داده است، که باردیگر، به هدف تسهیلات از نظر می گذرانیم، زیرا تذکراتی هم از جانب "هیأت" تحریر ذکر شده است، که از "نگرانی" همسایگان"، می تواند، انتباه نا مکمل و تا حدی نا درست نیز، حاصل شود.

در متن بعدی خواهیم دید، که رژیم "پادشاهی ایران"، قبل از سقوط رژیم در افغانستان، با بحران داخلی، حرکات اعتراضی ضد رژیم، روبرو بوده است. چنانچه از اولین کشته شدگان در ۹ جنوری ۱۹۷۸م، اخبار انتشار یافته، است، که مصادف به "چهلمین روزشهادت"، از اعتراضات و قیام ها، خبر داده شده است. متن مختصر خبر، در باره

واقعه خونین در افغانستان، در مقدمه اولین گزارش "شپیگل"، بعد از وقوع "حادثه ۷ ثور ۱۳۵۷ هجری شمسی (۲۷ اپریل ۱۹۷۸م)، بدین عبارت است، که در قسمت ششم، با تفصیل بیشتر نشر شده است، می نویسد: "یک حکومت کمونیستی، اولین در جنوب آسیا قدرت را بدست گرفت. پاکستان و ایران، خود احساس می کنند که توسط یک

"کیوبای" ممکن، در سرحدات آنها مورد تهدید قرار خواهند گرفت." موازی، با حوادث اپریل سال ۱۹۷۸م، در افغانستان، وضعیت بحرانی در ایران، که با شدت بیشتر در جنوری سال ۱۹۷۸م، از شهر های مختلف گزارش می یافته است، گرایش رو به وخامت بیشتر نشان می داده است. وقایع برای "شاه"، ممکن غیر منتظره بوده باشد، لیکن

او را از خواب های خیالی، بطور وحشتناک، بیدار ساخته است، اما وقتی بیدار شده است، که در همه "جهات" برایش دیگر دیر بوده است. همه حوادث، بسرعت از کنترل او و رژیم "پادشاهی" او خارج می شده است. بر اساس گزارش مفصل، تأریخی ۱۹۷۸/۰۸/۲۱، "شپیگل"، در باره اوضاع "ایران"، که تحت عنوان: "دیگر برای شاه اکثریت

وجود ندارد"، با نشر تصاویر از "نا آرامی ها" در شهرهای مختلف ایران، که هم چنان مصادف با اوقات مختلف (تصویر فوق از ۱۰ می ۱۹۷۸م در "قم"، بوده است)، علل و عواقب این نا آرامی ها توضیح می گردد. در چند سطر مختصر قبل از گزارش می خوانیم: "او قوی ترین قدرتمند در تمام جنوب آسیا محسوب می گردید، که صاحب ۸,۴

میلیارد تن ذخایر تخمینی "نفت" خام گزارش شده است. او سیاست احزاب، غرب منحط و رو به فساد رونده را در

یک "تئاتر میمون ها"، تحقیر می کرد. اما حال حاکمیت شاه رضا پهلوی تکان خورده است - یکی از مهمترین متحدان ایالات متحده آمریکا، درین منطقه. محافظه کاران مسلمان و مردم به پا برخاسته، او را به "غرب زدگی" و تسلیحات جنون آمیز کشور متهم ساخته اند." در جایی از متن در باره یگانه حزب زمان "شاه"، بنام "حزب رستاخیز ملی"، یاد می کند، که در سال ۱۹۷۵م، در یک عمارت مرتفع ۲۰ طبقه یی، "مُدرن"، جای گرفته و این حزب بر اساس "فرمان" شاه که در همان سال تأسیس یافته است، گفته شده است، که "هر ایرانی مربوط آنست." مجله "شپیگل" از آغاز سال ۱۹۷۸م، وضعیت را نا معلوم خوانده است. مجله می نویسد، که هیچ کسی نمی داند، که درین عمارت "کانکرتی"، چه کسی، به نام این حزب، حضور دارد و از قریب هشت ماه به اینطرف، در سراسر کشور، قدرت عام و تام این حزب، از هم پاشیده است. به عبارت دیگر، اعتبار، نفوذ و قدرت خطرناک و وحشتناک آن، که یک زمان داشت، از



هم گسیخته است. بر اساس این گزارش، باید از نظر دور نداشته باشیم، که بحران این کشور، با بحران افغانستان از نگاه زمانی، ممکن "موازی" ادامه داشته بوده باشد، اما این که آیا، عوامل بحرانی هر دو هم دارای پیوند هایی بوده باشد، نباید با حدسیات پوشانیده شود. آنچه قابل توجه بوده می تواند اینست که بعد از سقوط "سلطنت" در افغانستان، در زمان "جمهوریت"، از تأسیس یک حزب، بنام "ملی غورخنگ" یا "حزب انقلاب ملی" (۱۹۷۶م؟) نیز خبر منتشر گردیده است. روشن نیست، که آیا، در زمان آن "جمهوریت"، احزاب دیگری هم، اجازه فعالیت داشته اند و یا در شباهت با "ایران"، سیستم "یک حزبی" هدف بوده است. در آنزمان، چنین "سیستم" های "یک حزبی"، "چپ" و "راست"، با اهداف متفاوت در سراسر دنیا، نا شناخته نبوده اند. پادشاهان و "ناسیونالیست ها" می کوشیده اند، تا ازین طریق، یعنی از "محافل حاکم"، اوامری را برای ایجاد "تجانس" فرهنگی و هم به منظور تبارز موجودیت "اتحاد سیاسی"، به تبلیغات بپردازند. این حلقات سیاسی، "فرهنگ متجانس" را در تحت نام، "ملت واحد"، بحیث پایه و متکای اجتماعی دولت های آنها، آرزو داشته و یا اقلاً تبلیغ می نموده اند. برخی از "جناح های چپ"، افکار دیگری را برای استقرار "حاکمیت طبقاتی"، تعقیب می نموده اند. "شپیگل"، می نویسد که "در برابر فشار مظاهرات خشمگین خیابانی، علیه "شاه ایران"، در هشت ماه گذشته، در نقاط "مختلف ایران"، که قبل از حادثه ثور در افغانستان، آغاز آنرا نشان می دهد، نه "حزب رستاخیز"، و نه هم "جنرال سکرتر آن، جمشید آموزگار"، که در صف کارمندان دولت در حقیقت رئیس حکومت در ایران است، و نه هم رؤسای مجالس "سنا" و "پارلمان" و نه هم تمام اعضای آنها که در مقامات عالی حزبی قرار داشته اند، توانسته اند، که این "قیام مردم" را متوقف سازند. "شاه مجبور شده است"، تا اردو را علیه مردم، در شهرها به حرکت آورد و در چهار شهر، منجمله در شهر میلیونی اصفهان حالت اضطراری، یا حالت جنگی اعلان نماید. بر اساس امریه "شاه" در بیش از "۵۰ محل"، "پولیس" و "اردو" (ارتش: ایرانی)، تظاهرکنندگان غیر مسلح را سرکوب نموده، که بر حسب تخمین، در اثر "فیر ها" بیش از ۵۰۰ (پنجصد)، مظاهره کننده، کشته و هزاران زخمی نیز، از خود، به جا گذاشته است. در عین زمان، قرار گزارش "شپیگل: کم از کم"، ۵۰ ملا امام را از محلات آنها، به دشت های سمت شرق کشور، تبعید نموده، هم چنان از فیر عساکر، بر مردم در مساجد، نیز تذکر، بعمل آمده است. "شپیگل"، از جریان مراسم تدفین یکی از "روحانیون"، به تاریخ ۲۳ جولای در مشهد گزارش می دهد، که باعث بروز اعتراضات گردیده است، که بر اساس گزارشات رسمی، ۷۰ انسان کشته، اما تخمین، چشم دیده ها، از ۲۵۰ مظاهره کننده کشته شده خبر می دهند. مجله آلمانی، خبر می دهد که دو هفته بعد ازین حادثه، "شاه ایران" تلاش نموده است، تا طبق معمول "فرار به پیش انجام" دهد. در یک بیانیه "شاه ایران" در رابطه با روز قانون اساسی، "آزادی بیان" و هم چنان "انتخابات آزاد، صد فیصد را برای سال آینده"،

و عده داده است، اما در عین زمان، "پادشاهی"، بر اساس ادعای "قیصر"، که از آن به عنوان "سرنوشت ایران" یاد کرده است، هیچگاه اجازه نمی دهد که مورد سؤال قرار گیرد. "شاه"، در عین زمان مدعی شده است که "تا سال ۱۹۹۰م، ایران در مقابل دروازه های "بزرگترین تمدن"، خواهد ایستاد. "در پهلوی "ایالات متحده آمریکا"، "اتحاد شوروی"، "چین" و "اروپا"، یکی از قوی ترین قدرت در جهان، این اظهار را یک زمان در ماه مارچ ۱۹۷۷م، و عده داده بود. "شپیگل"، در عین حال، از حوادث «۱۹۵۳م، یادآور می شود، که "جبهه ملی ایران"، تحت رهبری "مصدق"، "شاه" را از کشور خارج ساخت. خدمات مخفی امریکائی، "سی آی ای" بوده است، که تاج و تخت "رضا پهلوی"، را نجات داده است. به حجم میلیارد ها دالر، این قدرت، از آنزمان به بعد قیمت ترین ماشین های جنگی را هم، به تهران فرستاده است...» در یک جای دیگر، مجله می نویسد که: **«جیمی کارتر، در رأس هیأت رسمی، که سال نو را در همین سال با "شاه ایران" در تهران تجلیل نمود، کسی که ۱۰۰۰۰۰ زندانی سیاسی را اسیر نگه می دارد، از جانب او بعنوان "پیش آهنگ مبارزه برای آزادی و حقوق بشر" یاد شده است.»** در اخیر ماه جون ۱۹۷۸م، نتایج نا مکمل، کار تحقیقاتی یک گروپ را که حین دیدار با "شاه" افشاء گردیده است، و تا آنزمان هیچ کس آگاهی نداشته است، در تلویزون، به نمایش گذاشته است. درین برنامه از ناکامی مطلق "حزب رستاخیز شاه"، تذکر بعمل آمده است.



از آدرس پروفیسر های پوهنتون تهران حکایت شده است، که علناً گفته اند: **"ما گفته می توانیم که**

اکثریت مردم ایران، دیگر در عقب شاه و سیستم او قرار ندارند." این نتیجه گیری سیاسی را بعد از ده سال "معجزه اقتصادی ۱۹۶۵م تا ۱۹۷۵م"، یک تغییر تعیین کننده سیاسی در آنکشور دانسته اند.

در همین متن هم چنان گفته شده است، که از سال "۱۹۶۳م ببعده، شاه تلاش نموده است، تا "پارس"،

را از طریق **"انقلاب سفید"**، به یک ملت صنعتی مبدل سازد. موازی با شگوفائی عواید نفت، حتی ادعای **"تمدن**

بزرگ" را به زبان می آورده است. "ویتوریو پاسیتی" (Vittorio Passetti) یک متخصص ایتالوی در باره وضعیت اقتصادی

کشورهای "جهان سوم" (بهتر می بود که اگر کشورهای در حال رشد، عقب افتاده یاد می کرد. زیرا این اصطلاح غیر علمی رهبر

کمونیست چین بوده است) می گوید: **"از وضعیت ایران چنین بر می آید، که، غنای مواد خام، در حقیقت به معنی "کوتاه شدن، مدت**

انکشاف و صنعتی گردیدن، محسوب نمی شود." درین گزارش، از نقش "بازاری های ایران" و تاجران کوچک، که بر ضد رژیم شاه

و بر ضد "شرکت های چند ملتی"، قرار داشته اند، نیز یادآوری شده است، که در سقوط "شاه ایران" سهم خود را ایفاء نموده اند. آنچه

در طی سالها، از جانب بخش معینی از مخالفین "شاه" بزبان آورده می شده است و "شپیگل" نیز از آن تذکر بعمل آورده است، با

موضوع "بیگانگی" ارتباط داشته است. درین رابطه، نه تنها حضور ۴۰۰۰۰ متخصص امریکائی هدف بوده است، که از جمله، در

ساحه نظامی "مخفی" نیز مشغول بوده اند. یک ذهنیت صریح "ضد امریکائی" درین اواخر محسوس بوده است، که با ضدیت با بیگانه،

ارتباط می دهند. همین منبع از قیام "ملاها"، در سال ۱۹۶۳م، یادآور می شود، که با "انقلاب سفید" شاه، مخالفت نشان داده اند. "آیت

الله خمینی"، رهبر " ۸۰ میلیون شیعه جهان"، که انتقاد کننده شدید "رضا شاه پهلوی" بوده است، به تبعیدگاه فرستاده شد. "پولیس

و همناک مخفی، بنام "سازمان امنیت و اطلاعات"، با تعداد ۵۰۰۰۰ مأمور رسمی و (۳۰۰۰۰۰۰) میلیون، خیر رسان یا جاسوس،

هنوز هم، قوی ترین متکای رژیم تحت فشار، شناخته می شود. "طوری که در قسمت ششم نیز از یک سلسله وقایع در باره افغانستان،

تذکر بعمل آمده است، "شپیگل"، در شماره ۳۶ سال (۴ سپتمبر ۱۹۷۸م)، فقط دو مقاله، درین سال در باره افغانستان نشر شده است.

ضمن آنکه گزارشات مفصلی در باره و وضع "بحرانی ایران" منتشر می سازد، هم چنان تذکر می دهد، که "ملاها" هم علیه "رژیم

شاه ایران" و هم علیه حکومت "همسایه" افغانستان، به مقاومت پرداخته اند. در ارتباط به هدف "ملاهای" افغانستان، واضح تذکر می

دهد، که بر «حکومت فشار می آورند، تا حکومت از "مسکو"، فاصله بگیرد». این قدرت نظامی و استخباراتی "نیرومند"

منطقه، که زمانی وظایف، "ژاندارم منطقه" را در دفاع از "ارزش های غربی" نیز، انجام می داد، و حتی چند سال

قبل نیز، مدعی بوده است، که در مدت "کم" در آینده نزدیک، در قطار "پنج کشور صنعتی جهان" قرار خواهد گرفت، بعد از دهه های طولانی (۳۷ سال پادشاهی)، "ناگهان"، در پایتخت آن، شعار های "مرگ بر پادشاهی پهلوی"، طنین انداز گردید. "شیپگل"، تصاویری را از جاده های "تهران"، طوری که در پایان تصویر می بینید، از ۸ سپتمبر ۱۹۷۸م، بدست نشر سپرده است. شعار قبلی هم در پایان همین تصویر، که "جنگ های خیابانی" را هم نشان می دهد، دیده می شود. این واقعات، که از ماه ها قبل، رخ می داده است، گزارش می یافته است. برخلاف آنچه در افغانستان، آغاز یافته بود، در ایران حرکات و جنبش های ضد "رژیم"، که رهبری آن در اختیار، رهبران "مذهبی" قرار داشته است، "شاه ایران" را "سرگیجه" ساخت. در مدت کوتاه، جنبش ها و حرکات ضد رژیم پادشاهی ایران، بشدت پدیدار گردیده، وسعت و عمق غیر منتظره را به خود گرفته است. هواداران شاه، تا مدت کوتاه، قبل از آغاز "شورش ها"، به چاپ اسناد تبلیغاتی متوسل شده بودند، چنین تبارز می داده اند، که گویا، "پادشاه" بر اسب خود، استوار، سوار است. "بروشور" تبلیغاتی برای "قیصر"، به چاپ رسانیده شده (صفحه قبل) بر حسب گزارشات مطبوعاتی، در مدت کمتر از شش ماه، اوضاع ایران، به چنان بی ثباتی روبرو گردید، که در مدت کوتاه، این "پادشاهی دو هزار پنجصد ساله"، که پادشاه در دهه "هفتاد" آنرا تجلیل نموده بود، سقوط داده شد. مجله "شیپگل"، به تاریخ ۱۸ سپتمبر ۱۹۷۸م، هم چنان با نشر تصویر "شاه ایران" از "قیام های ضد شاه"، خبر می دهد، و تحت عنوان اینکه **"کدام چیزی باید اشتباه شده باشد"** می نویسد: "از سال ۱۹۴۱م، تا اکنون بر «پارس» حاکمیت می کند ولی برای جهانیان، همواره داستان های فرزندان حضرت یعقوب را می خوانده است. او میلیارد ها عاید از مدرک نفت حاصل نمود، پادشاهی را به بزرگترین قدرت نظامی، از حالت فقر بالا برده است. باز هم با حمله توفانی مسلمانان و دیموکرات ها، علیه رژیم او، خواب های قدرت بزرگ رضاشاه، در خیابان ها و جاده های شهرهای ایران، به انجام آن رسیده است." (۱۵ ماه می ۲۰۱۵م)

ادامه دارد...



برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید